

بنی الیاس در کرمان

اشاره

برای ارائه یک تقسیم بندی یا دوره بندی نسبتاً مقبول و مطلوب از تاریخ ایران دوران اسلامی، می توان رویکردهای متفاوتی را ملاک عمل قرار داد. اگر با رویکرد سیاسی به تاریخ طولانی این دوران بنگریم، حاصل کار قائل شدن به یک دوره بندی دوگانه و متمایز از هم خواهد شد.

۱. دوره هایی که ایران فاقد یک حکومت مرکزی نیرومند بوده و در نتیجه، کشور شاهد تفرقه و تشتت سیاسی، کشمکش های قومی- محلی، نزاع های ممتد درون سرزمینی و ظهور و سقوط شبه حکومت های خاندانی بوده است.
۲. دوره هایی که ایران شاهد تشکیل حکومت های متمرکز و نیرومند بوده و در نتیجه، ثبات و یکپارچگی سیاسی داشته است.

با توجه به این تقسیم بندی باید گفت که شناخت ویژگی های تاریخ ایران بر مبنای دوره بندی نخست، در حکم مقدمه واجب برای شناخت دوره بندی دوم است. برای شناخت دوره بندی نخست نیز باید به تاریخ های محلی و خاندان های حکومتگر توجه کنیم. بدون مطالعه و بررسی دقیق و همه جانبه این دو، نیل به فهم دوره بندی نخست و به تبع آن، دوره بندی دوم، امری است صعب و دشوار. آنچه که مؤلف در این مقاله به آن پرداخته است، چیزی جز بررسی دقیق یک دوره محدود (۲۴۷- ۲۲۰ ق) از تاریخ محلی یک منطقه از ایران (کرمان) و تکاپوهای دراز دامن خاندان حکومتگر بنی الیاس نیست. از جمله فایده های عدیده این مقاله، کمک شایان به ادبیات تاریخ نگاری خاندان های حکومتگر ایران دوران اسلامی است. مقاله با استناد به منابع اصیل و دست اول نگارش یافته و نمونه و الگوی خوبی برای تحقیقاتی از این دست است که در سال های اخیر، همواره مورد تأکید دبیران تاریخ بوده است.

مترجم

کلیفورد ادموند با سورت*

ترجمه: نصرالله صالحی. دبیر تاریخ شهرستان شهریار

دانشجوی دوره دکتری تاریخ



کرمان که موقعیتی کوهستانی دارد، در جنوب شرقی ایران واقع است. این استان از شمال به کویر لوت، از مشرق به بلوچستان، از مغرب به فارس و شهرستان یزد و از جنوب به هرمزگان محدود است. مهم‌ترین راه‌های دسترسی به کرمان از سمت مغرب، از فارس می‌گذرند. به این دلیل، استان کرمان از جنبه سیاسی به ایالت فارس و قدرت‌های حاکم جنوب غربی ایران متمایل و وابسته بوده است.^۱

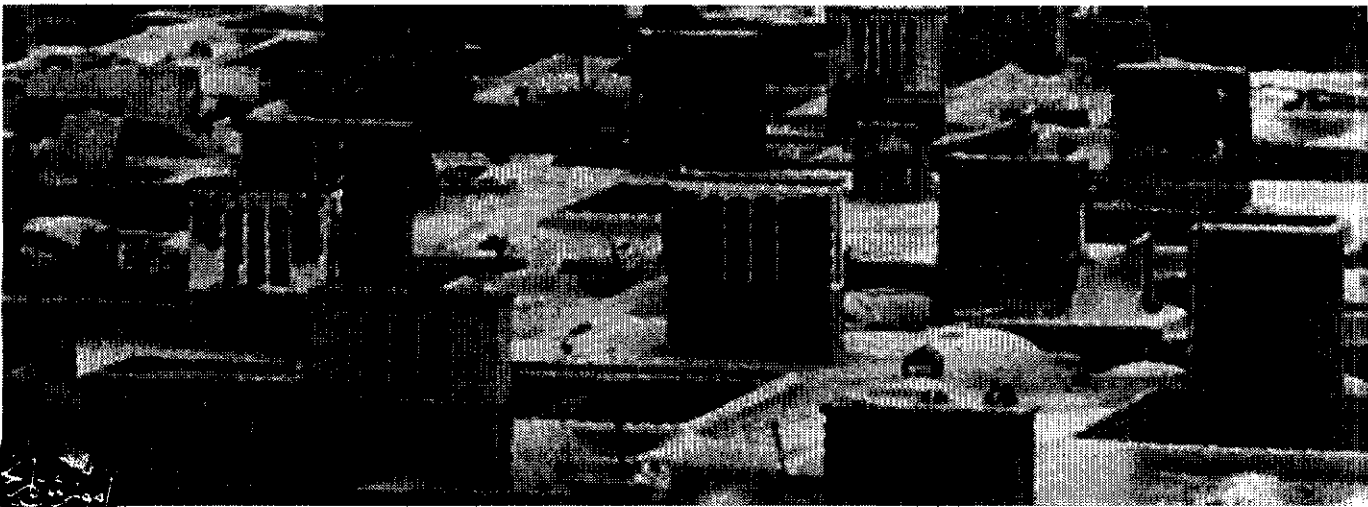
اما در مواقع خاصی، کرمان تا حدی از استقلال سیاسی برخوردار بوده است. چنین استقلال‌هایی در دوره سلجوقیان و مغولان چشمگیر بوده است، زیرا که کرمان به مدت ۱۵۰ سال، تحت حاکمیت اعقاب قآوردبن چغری بیگ داوود (از ۴۳۳ق/ ۱۰۴۱م تا ۵۸۲ق/ ۱۱۸۶م) که شعبه‌ای مجزا از خاندان سلجوقی بود، اداره می‌شد. سپس در قرن سیزدهم میلادی (هفتم قمری)، تحت حاکمیت وارثان قراختایی، قتلخ‌خانی‌ها قرار گرفت (از ۶۱۹ق/ ۱۲۲۲م تا ۷۰۳ق/ ۱۳۰۴م). اما کرمان که در قرن دهم میلادی (چهارم قمری)، میان دولت سامانیان در خراسان و متصرفات ماجراجویان متعدد دیلمی در غرب و جنوب ایران، حالتی متعادل و متوازن داشت، در دوران حاکمیت بنی‌الیاس یا الیاس‌ها، با وجود خراجگذاری ظاهری به سامانیان، کمابیش از استقلال برخوردار بود.

از الیاسی‌ها اثر اندکی در تاریخ‌نگاری ایرانیان قرون میانه به‌جا مانده است. مهم‌ترین منبع، متعلق به وقایع‌نگار رسمی آل‌بویه، یعنی مسکویه است که به وقایع کرمان، آن‌هم در زمانی که الیاسی‌ها بر تاریخ خاندان بویه‌ها تأثیر گذاشته‌اند، اشاره می‌کند. او از لشکرکشی‌های معزالدوله در ۳۲۴ق (۹۳۶م) و عضدالدوله در ۳۵۷ق (۹۶۸م) و سال‌های بعدی به کرمان، گزارش‌های تفصیلی و جزئی‌تری در اختیار می‌گذارد. این اثر نیز که از خاستگاه قدرت محمدبن الیاس در کرمان اطلاعات بیش‌تری داشته، از آگاهی‌های ارائه‌شده توسط مسکویه، به نحو مجمل بهره برده است. بدون شک این اثر اطلاعات خود را درباره بنی‌الیاس، از منابع غیر مرتبط با تاریخ مردم خراسان گرفته است. او از

این منابع، درخصوص سامانیان و تکاپوهای دیلمیان در ایران آن‌روزگار نیز مطالبی را بیرون کشیده است.

عتبی، مورخ غزنویان، چگونگی فتح کرمان توسط عضدالدوله و خلع الیسع بن محمدبن الیاس را شرح داده است، اما شرح او تنها به عنوان طرح زمینه‌ای است برای بیان حکایت مربوط به حسن تفاهمی که بین محمود غزنوی و بهاءالدوله فیروزبن عضدواله، بعد از فتح سیستان (۳۹۳ق/ ۱۰۰۳م) توسط غزنویان، پدید آمده بود. تعداد نسبتاً خوبی از منشآت، شامل مجموعه‌هایی از مکاتبات رسمی و اداری، وجود دارد که از اوایل دوره آل‌بویه به‌جا مانده‌اند و نیز نامه‌هایی از مجموعه‌های دبیر عضدالدوله؛ یعنی عبدالعزیزبن یوسف الشیرازی (متوفی به سال ۳۸۸ق/ ۹۹۸م) و نامه‌هایی از مجموعه‌های ابواسحاق ابراهیم‌بن هلال‌الصامی (متوفی به سال ۳۸۴ق/ ۹۹۴م) که در آن‌ها به لشکرکشی‌های بویه‌ها در سال‌های ۳۶۰ق (۹۷۰م) و ۳۶۴ق (۹۷۵م) به کرمان اشاراتی شده است (نگاه کنید به زیرنویس شماره ۴۰). یکی دو اشاره نیز، منابع جغرافیایی عربی در قرن دهم میلادی (چهارم قمری) به بنی‌الیاس کرده‌اند و این تقریباً تمام آن چیزی است که ما از منابع معاصر این خاندان درمی‌یابیم. تاریخ‌های عمومی مورخان بعدی، نظیر حمدالله مستوفی، می‌خوانند و خواندمیر در اشاره به الیاس، اطلاعات منابع تاریخی پیش‌گفته را منعکس می‌کنند.^۲

اما غالباً، تاریخ‌های محلی مربوط به شهرها و ایالات رویدادهای بیش‌تری را روشن می‌سازند. یک دسته از تاریخ‌های محلی که در ایران تا عصر حاضر از رونق خاصی برخوردار بوده است (دو اثر سید احمد کسروی، یعنی «تاریخ هجده‌ساله آذربایجان» و «تاریخ پانصدساله خوزستان» به‌وضوح به این سنت کهن تاریخ‌نویسی تعلق دارند)^۳، در درجه اول به فضایل و امتیازات محل مورد بحث و نیز به دانشمندان و رهبران مذهبی که جزو افتخارات آن‌جا بوده‌اند، می‌پردازد و سپس از وقایع «تاریخ بخارای» نرشخی، «تاریخ سیستان» مجهول‌المؤلف، یا «روضات الجنات فی مدینه الهرات» معین‌الدوله اسفزاری پی برده‌اند.



این منابع پر از جزئیات مهم و در عین حال دقیق و ژرف هستند که در واقع، ارکان اصلی و استخوانبندی تاریخ‌های عمومی را تشکیل می‌دهند.

کرمان در قرن‌های نخستین اسلامی از نظر فرهنگی از موقعیت درجه‌دومی برخوردار بوده و از این رو، در آن دوران در این منطقه از ایران هیچ نوع تاریخ محلی پدید نیامد. اما در قرن دوازدهم میلادی (ششم قمری) با شخصیت برجسته‌ای به نام افضل‌الدین احمد بن حامد کرمانی، (متوفی قبل از ۶۱۵ ق/ ۱۲۱۸ م) - بنا به تعبیر پاریزی، بیهقی کرمان، مواجهیم که از میان سه اثر خود در مورد تاریخ کرمان، کتاب «عقد العلی للموقف العلی» را برای ملک دینار، رئیس ایل غز که در ۵۸۲ ق (۱۱۸۶ م) کرمان را از کنترل آخرین امیر سلجوقی آن خارج ساخت، نوشته است. در این کتاب، علاوه بر اشاره به تاریخ فتوحات غزان، در بخش سوم مطالب و اطلاعاتی تاریخی درباره نخستین حکام کرمان و ویژگی‌ها و مزایای این استان آمده است. در بخش دوم این کتاب، اطلاعاتی نیز راجع به بنی‌الیاس آمده است که در هیچ جای دیگر به آن‌ها بر نمی‌خوریم؛ از جمله، اطلاعاتی در مورد فعالیت‌های ساختمان‌سازی محمد بن الیاس در شهرهای مختلف کرمان.

یکی از مورخان قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم قمری) کرمان، به نام احمد علی خان وزیری، در تدوین اثر خود به نام «تاریخ کرمان»، معروف به تاریخ سالاریه (مؤلف نام ولی نعمتش، سالار لشکر میرزا فرمانفرما، حاکم کرمان را روی اثر خود گذاشته است) از مطالب کتاب عقد العلی استفاده کرده است. باستانی پاریزی تاریخ کرمان احمد علی خان وزیری را به نحو بسیار مطلوبی منتشر کرده است (انتشارات کتابخانه خاندان فرمانفرمایان وابسته به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۹۶۱ میلادی / ۱۳۴۰ شمسی). او حواشی و توضیحات مفصلی را همراه با نقل قول‌های زیادی از عقد العلی بر این کتاب افزوده است.^۴ در میان منابع تاریخی، سکه‌ها از آن جهت که مأخذ مستقیم و عینی مربوط به گذشته هستند، از ارزش تاریخی قابل توجهی برخوردارند. مدارک و یافته‌های سکه‌شناسی اغلب می‌تواند، نقص‌ها و خلأ موجود در منابع تاریخی را جبران کنند. اما متأسفانه، از میان سکه‌های مربوط به بنی‌الیاس موردی شناسایی نشده است؛ اگرچه این امر احتمال یافتن سکه‌های الیاسی را غیر ممکن نمی‌سازد.^۵

یعقوب و برادرش عمرو لیث در نیمه دوم قرن نهم میلادی (سوم قمری) دو ایالت کرمان و فارس را به قلمرو دولت پهناور اما مستعجل خود ضمیمه ساختند. در سال‌های آغازین قرن دهم میلادی (چهارم قمری)، کرمان و فارس از دست امیر طاهر بن محمد بن عمرو (بن لیث) صفاری خارج شد و به چنگ یکی از فرماندهان ترک صفاریان به نام سبکری افتاد که خود را مستقل ساخته بود. او در ۲۹۸ ق (۹۱۱ یا ۹۱۲ م) از سربازان خلیفه شکست خورد و بدین ترتیب، عبدالله بن ابراهیم المسمعی به عنوان حاکم توانست، حاکمیت عباسیان را در جنوب ایران مجدداً استقرار بخشد.^۶ زمانی که صفاریان به طور

موقت از پا درآمدند و حکام سامانی سیستان سرگرم منازعات و درگیری‌های خانوادگی در ماوراءالنهر و خراسان^۷ بودند، عباسیان توانستند برای مدت کوتاهی میان سال‌های ۳۰۱ ق (۹۱۴ م) و ۳۰۴ ق (۹۱۷ م)، اقتدار و سیطره خود را بر سیستان مجدداً تثبیت کنند.

حاکم بعدی فارس، بدر بن عبدالله الحمامی که از رؤسای غلامان ترک بود، الفضل بن حامد و نایب حاکم کرمان، ابوزید خالد بن محمد را به سیستان فرستاد. این شخص در ۳۰۴ ق (۹۱۷ م) علیه بدر دست به شورش زد، اما در داربجرد (دابگرد) فارس شکست خورد و کشته شد.^۹ در نتیجه، حکومت کرمان و فارس به دست پسر ابراهیم، عبدالله المسمعی افتاد. در طول دوران حکومت او، سپاهی بر ضد کوفجی‌ها به کرمان گسیل شد و پنج هزار نفر از این طایفه متجاوز به فارس، تبعید شدند. زمانی که ابراهیم در سال ۳۱۵ ق (۹۲۷ م) درگذشت، مقتدر، خلیفه عباسی، یکی از فرماندهان ترک به نام یاقوت را به عنوان حاکم فارس، و ابوطاهر محمد بن عبدالصمد را به عنوان قائم مقام او در کرمان منصوب کرد.^{۱۰} خلیفه عباسی در ۳۱۸ ق (۹۳۰ م)، فرزند خود هارون را به عنوان حاکم افتخاری فارس، کرمان، سیستان و مکران منصوب کرد. اما سال بعد، یاقوت بار دیگر حاکم اجرایی اداری فارس شد و فرزندش ابوبکر محمد را به عنوان حاکم سیستان منصوب کرد. البته هیچ گزارشی مبنی بر این که نماینده‌ای از سوی عباسیان توانسته باشد، عملاً موقعیت خود را در سیستان تثبیت کند، وجود ندارد. ایالت مزبور در زمان مورد اشاره به طور تام و تمام در کنترل یکی از اعضای خاندان صفاری، به نام امیر ابو جعفر احمد بن خلف بن لیث بود. او در سال ۳۱۷ ق (۹۲۹ م)، با اعزام سپاهی نیرومند به کرمان توانست، مالیاتی به مبلغ یک میلیون درهم از آن‌جا جمع‌آوری کند.^{۱۱}

در منابع، از ابوعلی محمد بن الیاس برای اولین بار ذیل وقایع سال ۳۱۷ ق ذکر شده به میان آمده است. در آن سال، سه تن از برادران امیر نصر بن احمد سامانی، به نام‌های یحیی، منصور و ابراهیم، در بخارا علیه او شورش کردند و او را به زندان انداختند. افراد و عناصر ناراضی و سرکش (بنا به گفته گردیزی، افراد مزبور عده‌ای آدم فضول و مداخله‌جو و نیز از افراد سپاه بودند و مطابق گفته ابن اثیر، افراد مزبور از دیلمیان، علویان و عیاران بودند)، یحیی را در پایتخت به امیری برگزیدند.

محمد بن الیاس، یکی از فرماندهان امیر نصر بن احمد و ظاهراً از اهالی سغد ایرانی تبار بود. بنا به گفته احمد علی خان وزیری، او از محله سغد سمرقند بود. خاندان بنی‌الیاس در سغد دارای املاک، مستغلات و دارایی‌هایی بود و بعضی از افراد این خاندان در کرمان حکومت داشتند. محمد بن الیاس اسباب ناخشنودی امیر نصر بن احمد را فراهم ساخته و لذا زندانی شده بود. اما به واسطه میانجیگری وزیر معروف، ابو الفضل محمد بن عبیدالله بلعمی، رهایی یافت و به همراهی سپاهی به گرگان فرستاده شد. در آن زمان، او به شورشیان طرفدار یحیی پیوست. هنگامی که از شدت و دامنه شورش کاسته شد و شورش

در ورطه شکست قرار گرفت، یحیی به نیشابور رفت، اما توسط حاکم شهر، ماکان بن کاکای دیلمی که در آن زمان در خدمت سامانیان بود، بازداشت شد. محمد بن الیاس به جبهه ماکان پیوست و زمانی که ماکان به سمت گرگان عزیمت کرده بود، شهر را در اختیار گرفت. ولی مدتی بعد، او حکومت فرمانده پیشین خود، یحیی را بر نیشابور پذیرفت و به نام او خطبه خواند. نصر بن احمد بار دیگر سلطنت را به دست آورد و در ۳۲۰ ق (۹۳۲ م) به نیشابور لشکر کشید. متعاقب این لشکرکشی، نیروهای سابق یحیی پراکنده شدند. فرمانده قوتجین اسفنجابی به «بست» و «رخج» در جنوب افغانستان عقب نشست و محمد بن الیاس به کرمان رفت و به تحکیم و تثبیت اقتدار خود در آنجا پرداخت.^{۱۲}

به طور کلی، وضعیت و شرایط نامشخص موجود در کرمان و جنوب ایران، برای محمد بن الیاس فرصت بسیار مطلوبی فراهم ساخت. این امر مصادف با زمانی بود که آثار و بقایای قدرت خلافت عباسی در ایران، در اثر توسعه طلبی دیلمیان، در حال از بین رفتن بود. مرداویج بن زیار و اسفارین شیرویه، بعد از ۳۱۶ ق (۹۲۸ م) دامنه قدرت خود را از راه جبل به مناطق جنوبی، از جمله اصفهان و سرحدات خوزستان، گسترش دادند. سلطه و حاکمیت عباسیان در خوزستان و عراق سفلاتنها توسط اشخاص قدرتمند و مستقلی نظیر ابو عبدالله احمد البریدی و امیر الامرا محمد بن رائق اعمال می شد. یاقوت در حکومت فارس باقی ماند، اما تحت فشار فزاینده مرداویج و سه برادر بویه که از همقطاران و دوستان او بودند، قرار داشت. یاقوت در ۳۲۲ ق (۹۳۴ م) از علی بن بویه، ملقب به عمادالدوله شکست خورد و پایتخت او شیراز، به دست بویهیان افتاد. دو سال بعد، او در جنگ با ابو عبدالله احمد البریدی کشته شد.^{۱۳}

نصر بن احمد سامانی، در ۳۲۲ ق (۹۳۴ م) برای اعاده کامل اقتدار خویش بر مناطق دور دست قلمروی خود، گام‌هایی برداشت. به این منظور، ماکان بن کاکای را در مقابل محمد بن الیاس آزاد کرد. محمد بن الیاس برای جلب کمک و همکاری یاقوت به اصطخر رفت، اما توفیقی نیافت و هنگام بازگشت به کرمان، از ماکان بن کاکای شکست خورد و به دیور واقع در غرب ایران عقب نشست. بعد از مدتی، ماکان بن کاکای از طرف فرمانده کل خراسان، محمد بن مظفرین محتاج، کنترل کرمان را به دست گرفت. ماکان در اواخر ۳۲۳ ق (۹۳۵ م) و در اوایل ۳۲۴ ق (۹۳۵ م) برای پیوستن به محمد بن مظفرین محتاج برای انجام عملیاتی در قوس و گرگان علیه وشمگیر، برادر مرداویج، فراخوانده شد. خروج ماکان از کرمان به محمد بن الیاس فرصت داد که به آن شهر بازگردد و بعد از یک جنگ طولانی با نیروهای مستقر در آنجا، بار دیگر اقتدار و سلطه خود را بر کرمان اعاده کند.^{۱۴}

اما پیش از غلبه نهایی محمد بن الیاس، نیروی جدید، فعال و پرتحرک بویه که در امور مربوط به کرمان نیز مداخله داشت، ظهور کرده بود. علی بن بویه فارس را از یاقوت گرفته و حسن بن بویه ملقب به رکن‌الدوله، بر اصفهان و بیش تر نقاط جبال تسلط یافته بود. احمد

ملقب به معزالدوله، به عنوان جوان‌ترین برادر، در ۳۲۴ ق (۹۳۶ م) از سوی علی بن بویه به سوی کرمان بازگردانده شد. کرمان در آن ایام در نتیجه درگیری‌های محمد بن الیاس و ابوعلی ابراهیم بن سیمجور الدواتی، فرمانده سامانی که در پی عزیمت ماکان در آن شهر مانده بود، ویران شده بود. سپاهی متشکل از ۱۵۰۰ نفر از بهترین سربازان دیلمی و ۵۰۰ نفر از ترکان به همراه معزالدوله^{۱۵}، به همراهی احمد بن محمد الرازی، معروف به «کردبیر»، به عنوان منشی و نایب او به کرمان فرستاده شد. نیروهای بویه به سیرجان در غرب کرمان رسیدند؛ جایی که محمد بن الیاس در همان زمان توسط ابراهیم بن سیمجور به محاصره درآمده بود. سیمجور به خراسان بازگشت، و محمد بن الیاس به بم که در حاشیه کویر لوت واقع است، عقب‌نشینی کرد. این منطقه به علت برخورداری از موقعیت راهبردی مطلوب، برای عقب‌نشینی سریع به قهستان و سیستان جای مناسبی بود. محمد بن الیاس در واقع بدون جنگ به سیستان گریخت.

معزالدوله از مردم سیرجان که در تملک قطعی او بود، برای سپاهیان کمک‌های مالی مطالبه کرد. سپس با گماردن یکی از مأموران در بم، خود به جیرفت واقع در جنوب استان کرمان بازگشت. پیش از ورود معزالدوله به جیرفت، می‌باید مذاکرات و گفت‌وگوهایی با رئیس بلوچ‌ها و کوفجی‌های محلی، به نام علی بن زنگی؛ معروف به علی کلویه (یا گلویه) صورت می‌گرفت. مردمان ساکن در کوه‌های جنوب و شرق کرمان و به تعبیر جغرافی‌نویسان،

جبل الکوفص و جبل بارز، به طور معمول مقداری باج و خراج به حاکم کرمان می‌پرداختند، اما در عوض از استقلال واقعی برخوردار بودند.^{۱۶} علی کلویه با بویهیان در خصوص انجام این موارد موافقت کرد: پرداخت خراج سالانه به میزان یک میلیون درهم

و مبلغی به میزان صد هزار درهم به صورت سریع و بلاعوض، و سپردن گروگان برای تضمین رفتار دوستانه و مطلوب با بویهیان.

بنا به گفته مسکویه، کردبیر به معزالدوله توصیه کرد، با علی کلویه از در آشتی درآید تا در فرصت مناسب، او را غافلگیر کند و بر او غلبه یابد. اما خبرچین‌های علی او را آگاه ساختند و در جنگی که روی داد، به شدت مجروح شد و حتی دست چپ و چند انگشت دست دیگرش نیز قطع شد. عمادالدوله برای عقب کشیدن باقیمانده قوای معزالدوله به سیرجان، ناچار نیروی دو هزار نفری از فارس اعزام کرد. اما از آنجا که علی کلویه از قدرت و توان بالای بویهیان آگاهی داشت، در جیرفت به پرستاری و نگهداری از معزالدوله مجروح پرداخت و با عمادالدوله از در آشتی درآمد.

محمد بن الیاس که در سیستان بود، به محض شنیدن خبر شکست معزالدوله به خناب (در مسیر میان بم و سیرجان) بازگشت، اما بعد از چند روز نبرد، ناچار به قبول شکست شد و از منطقه گریخت. معزالدوله با آنکه به این پیروزی توانست از دشمن خود علی کلویه انتقام



بگیرد. عمادالدوله ظاهراً نمی‌خواست که منابع و دارایی‌های بویه‌یان در آن مقطع زمانی برای ایجاد آرامش در کرمان و نیز برای عشایر و کوه‌نشینان آن منطقه صرف شود. از این رو معزالدوله را که با بی‌میلی به اصطخر باز می‌گشت، احضار کرد و بعد از مدتی برادرش را در ۳۲۶ ق (۸-۹۳۷ م) برای انجام عملیات در خوزستان، به آن جا گسیل داشت.^{۱۷} احمدعلی‌خان وزیری طی گزارشی غیر مفصل اما متنوع و داستان‌وار، به تلاش معزالدوله برای فتح کرمان پرداخته است. تنها منبع موثق او در این باره کتاب «حبیب‌السیر» بوده است. او روایت می‌کند که در ۳۲۰ ق (۹۳۲ م)، ابراهیم‌بن سیمجور از جانب امیر سامانی برای بازپس‌گیری کرمان به سوی آن شهر فرستاده شد، اما وقتی که به «راور» واقع در شمال «بردسیر» رسید، از لشکرکشی معزالدوله از فارس به کرمان مطلع شد و لذا به خراسان بازگشت. سلیمان، فرزند محمدبن الیاس که حاکم سیرجان بود، آن شهر را به معزالدوله تسلیم کرد و به بردسیر گریخت. سلیمان و محمدبن الیاس هر دو در آن‌جا به محاصره افتادند، اما سرانجام معزالدوله با قرار دادن دو شرط، تن به آشتی داد: یکی دریافت خراج و دیگر آن‌که نام بویه‌یان پیش از نام خود محمد در خطبه آورده شود. سپس او به شیراز بازگشت.^{۱۸} ابهام موجود در این روایت و نیز غیرممکن بودن وقوع این واقعه در اوایل سال ۳۲۰ ق (۹۳۲ م) عمادالدوله تا دو سال بعد از این تاریخ فارس را فتح نکرده بود، صحت و درستی آن را با شک و تردید مواجه می‌سازد. اشاره به سلیمان به عنوان حاکم سیرجان، در واقع درآمیختن این واقعه با وقایعی است که به فتح و پیروزی عضدواله منتهی شد. تنها احتمال دیگر آن است که بگوئیم، لشکرکشی بویه‌یان به کرمان، بعدها در دوران حکمرانی محمدبن الیاس اتفاق افتاد؛ امری که مسکویه به آن اشاره نکرده است. الیاسی‌ها در اثر لشکرکشی مزبور موقتاً تن به قبول حکومت بویه‌یان دادند. (همان‌طور که اشاره شده است، عتبی و مقدسی اظهار می‌دارند، محمدبن الیاس رسماً سامانیان را به رسمیت شناخت.) آیا این موضوع می‌تواند به نوعی با سکه عضدالدوله که ظاهراً در سال ۳۴۸ ق (۶۰-۹۵۹ م) در بردسیر ضرب شد و پیش‌تر به آن اشاره شد (نگاه کنید به زیرنویس شماره ۵)، ارتباط داشته باشد؟

معزالدوله بعد از سال ۳۲۴ ق (۹۴۵ م) به عنوان امیرالامرا در بغداد استقرار یافت و با این‌که تا سال ۳۵۶ ق (۹۶۷ م) در قید حیات بود، در مسائل و امور کرمان دخالتی نداشت. به عبارت دیگر، از سال ۳۳۸ ق (۹۴۹ م) به بعد، عضدالدوله حاکم فارس بود. آیا ممکن است، نام معزالدوله که از قبل به واسطه وقایعی که در آغاز حکمرانی محمدبن الیاس در کرمان اتفاق افتاد، با آن شهر در ارتباط بود، با نام عضدالدوله، در وقایعی که بسیار بعد اتفاق افتادند، اشتباه شده باشد؟ در نهایت، ما در ارتباط با تلاش‌های معزالدوله برای فتح کرمان می‌توانیم یادآور شویم که عقدالعلی از برخوردهای او با کوفجی‌ها^{۱۹} سخن گفته است. اما

تنها خبر موثق آن است که جنگ معزالدوله با علی کلویه، بالای تنگه (عقبه) در فارد یا دلفارد^{۲۰} در محال ساردویه (یعنی در سمت جنوب غرب کوه هزار، مرتفع‌ترین نقطه کوه‌های کرمان) اتفاق افتاده است. وقایع نویسان در خصوص وقایع سی سال بعد و یا حتی بیش‌تر از آن، تقریباً چیزی در خصوص مسائل کرمان ثبت نکرده‌اند. به نظر می‌رسد که محمدبن الیاس بعد از عقب‌نشینی بویه‌یان، به کرمان بازگشته و قسمت عمده‌ای از این دوران را صرف تحکیم و تثبیت حکمیت خود در آن‌جا کرده است. او با آوردن نام سامانیان در خطبه، آن‌ها را به رسمیت شناخت، اما از استقلال موقتی برخوردار بود. المطیع، خلیفه عباسی، در ۳۴۸ ق (۶۰-۹۵۹ م) برای او لواء و ردا که هر دو نشانه حاکمیت مستقل سیاسی بودند، فرستاد.^{۲۱} افضل‌الدین کرمانی، محمدبن الیاس را عیار و راهزنی می‌داند که از طریق حمله به کاروان‌هایی که از فارس به کرمان در سفر بودند، درآمد هنگفتی به دست می‌آورد.^{۲۲} اطلاعات مأخوذ از گزارش‌های مربوط به فتح کرمان توسط عضدالدوله مبین آن است که او بخشی از منافع حاصله از غارتگری کوفجی‌ها را دریافت می‌داشته (نگاه کنید به پائین‌تر) و بسیار محتمل است که نوع رفتار و سلوک با کوفجی‌ها، در حکم نیاز مبرم برای حاکمیت محمدبن الیاس بر کرمان بوده است.

افضل‌الدین کرمانی و دیگر جغرافی‌نویسان از جنبه‌های خوب و مثبت محمدبن الیاس نیز یاد کرده‌اند. از جمله این‌که او بناهایی ساخته و دست به کارهای عام‌المنفعه و خیریه می‌زده است. خزانه‌اش را در گواشیر یا بردسیر نگاه می‌داشت و مال و ثروتش را در آن‌جا می‌انباشت.^{۲۳} مسجدی در آن‌جا ساخت، و قلعه‌ها و دژهای قدیمی آن‌جا را بازسازی کرد و به ساختن خندق، قلعه و حصار پرداخت. در جوار شهر در فراز کوه، قلعه‌ای بود که محمدبن الیاس هر شب به آن‌جا می‌رفت تا در نسیم خنک آن‌جا به خواب رود. مؤلف عقدالعلی می‌نویسد، شنیدم که دو بیت شعر بر در قلعه‌ای واقع در هزاره کوه نوشته‌اند:

بَنَّاكَ اَيْنَ الْيَاسِ وَ حَلَّكَ غَيْرَهُ
 كَذَا الدَّهْرُ يَمْضِي تَارَةً وَ بَعْدُ
 بَنَّاكَ الَّذِي لَوْ قِيلَ اَنْتَ مُخَلَّدٌ
 اَبَى وَ اَدْعَى بَعْدَ الْخُلُودِ خُلُودٌ

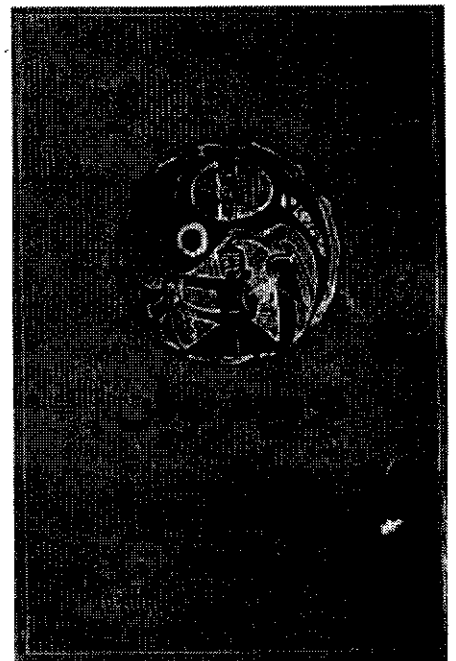
(عقدالعلی، ص ۱۲۴)

افضل‌الدین کرمانی می‌نویسد، این دو بیت شعر را طلب کردم، اما نتوانستم اثری از آن بیابم. محمد الیاس در زرنند نیز که در دوزنلی شمال غرب بردسیر واقع است، قلعه‌ای ساخت و در خارج از محوطه شهر کوچک قوبیرا که در جنوب بردسیر واقع است، بازاری بنا کرد. او در منطقه‌ای در میان سکونتگاه‌های آوراک (ایارق) و مهرگرد (در شمال غرب بم) قلعه دیگری ساخت. در خطیب (واقع در حاشیه کوبیر لوت) نیز فعالیت‌هایی داشت؛ چنانچه نامش را بر دروازه‌های شهر حک کرده بود.

افضل الدین کرمانی در حدود دو قرن بعد به وجود چنین کتیبه‌هایی اشاره کرده است. از الیسع، فرزند محمدبن الیاس نیز به عنوان بانی و سازنده دارالعماره بردسیر یاد شده است.^{۲۳} همچنین، در «سیاست‌نامه» از محمدبن الیاس به نیکی یاد شده است و خواجه نظام‌الملک در اثر خود، از فضایل و بزرگ‌منشی او سخن گفته است.^{۲۵}

وقایع‌نگاران، ذیل سال‌های ۳۵۶ و ۳۵۷ق (۹۶۷ و ۹۶۸م، سال فتح کرمان توسط عضدالدوله) به ذکر وقایعی پرداخته‌اند که به اواخر حکومت الیاسی‌ها در کرمان منتهی می‌شود. با این حال، با اطمینان می‌توان گفت، رویدادهای مقدماتی که زمینه فتح کرمان را فراهم ساختند، حداقل به دو یا سه سال قبل از این سنوات برمی‌گردند. روابط میان محمدبن الیاس و فرزندش الیسع از پیش تیره شده بود و الیسع تا زمانی که تیرگی روابط بهبود یابد، به عضدالدوله که از زمان مرگ عمویش عمادالدوله در ۳۳۸ق (۹۴۹م) حاکم فارس بود، پناهنده شده بود.^{۲۶} بنا به گفته مسکویه، محمدبن الیاس طی سال‌های متمادی، ثروت و مال فراوانی در قلعه‌های متعدد و پراکنده خود در کرمان و پیش از همه در بردسیر انباشته بود. این ثروت محصول غارتگری‌ها و چپاولگری‌های او بود. محمدبن الیاس همانند یک دزد و راهزن عمل می‌کرد و با اشرار بلوچ و کوفجی متحد و هم‌پیمان، و در درآمدهای حاصله از چپاول و غارتگری آن‌ها، سهیم بود.

زمانی که محمدبن الیاس برای گرفتن سهم خود از اموال غارت شده کاروانی به منطقه کوفجی‌ها می‌رفت، سگته کرد و به این دلیل ناچار به اتخاذ تدابیری برای جانشینی امارت خود شد. او از میان سه فرزند خود، الیسع را به عنوان فرمانده سپاه و ولیعهد برگزیده بود. نامزد بعد از او برای این سمت، الیاس بود. سلیمان به عنوان فرزند سوم با الیسع روابط خوبی نداشت. بدین خاطر، محمدبن الیاس، سلیمان را



با در اختیار گذاشتن فهرستی از خزائن و اموالی که در موطنش، سغد، پنهان کرده بود، روانه آن‌جا کرد. اما سلیمان از چشم‌پوشی نسبت به حقوق خود در کرمان امتناع ورزید. او ظاهراً به سوی سغد حرکت کرد، اما بعد به منطقه کوفجی‌ها برگشت و خواستار دریافت اموال مسروقه‌ای شد که پدرش در زمان ابتلا به سگته جمع‌آوری کرده بود.

او پس از گرفتن اموال مزبور نیرویی از کوفجی‌ها فراهم آورد و به سیرجان که قبلاً حاکم آن‌جا بود، حمله کرد. محمدبن الیاس سپاه خود را به فرماندهی فرزندش الیسع به سوی سلیمان روانه کرد. الیسع موظف بود که سلیمان را وادار به عزیمت به سغد کند و یا آن‌که او را شکست دهد و به عنوان اسیر نزد محمدبن الیاس آورد. سلیمان بعد از یک جنگ سخت، ناچار به خراسان گریخت و الیسع با اشغال سیرجان به شدت شهر را در معرض غارت و چپاول قرار داد تا جایی که قاضی القضاة و بزرگان شهر خواستار عفو و بخشش او شدند.^{۲۷}

اکنون می‌باید الیسع در کرمان از موقعیت مستحکمی برخوردار شده باشد، اما روابط او با پدرش به واسطه توطئه سه نفر از دشمنان درباری، از جمله عبدالله بن مهدی، معروف به «بسویه»، اسرائیل طبیب (یهودی؟) و یک معمار، معروف به المرزبان، تلخ و تیره شده بود. سوءظن‌های دیرینه محمدبن الیاس نسبت به فرزندش نیز مجدداً برانگیخته شده بود. او الیسع را از مقام فرماندهی سپاه عزل کرد و به جای او یکی از غلامان خاص خود به نام ترمش حاجب را

منصوب کرد. به علاوه، از طریق حیله و ترفند، الیسع را وسوسه کرد تا بدون همراه روانه یکی از قلعه‌های خود شود. در همان‌جا بود که او را دستگیر کردند و به غل و زنجیر کشیدند. مادران الیاس و الیسع بر این نظر بودند که تصمیم محمدبن الیاس به دلیل بیماری و ضعف جسمانی او و نیز تأثیر و نفوذ سه مشاور بدسیرت دربار، موافق عقل نبوده است. جمعی از اطرافیان محمدبن الیاس، از بیپوشی او که هر از چندگاهی عارض می‌شد، استفاده کردند و الیسع را آزاد ساختند و با استقبال سپاهیان که از رفتارهای بوالهوسانه پدرش به ستوه آمده بودند، مواجه شد.

محمدبن الیاس ناچار تن به قبول این نگویندختی داد و با کناره‌گیری خود به نفع الیسع و عزیمت به خراسان موافقت کرد. الیسع به او اجازه داد، تمام مال و ثروت و دارایی‌اش را که بالغ بر یک صدبار گنجینه و جواهرات و البسه می‌شد، به همراه سیصد تن از غلامانش با خود ببرد. قلعه به دست الیسع افتاد، سه تن از توطئه‌گران درباری دستگیر شدند و به وزیر و منشی او، ابونصر محمدالبمی تحویل داده شدند. بعد از آن‌که اموال و دارایی‌های توطئه‌گران با زور و شکنجه گرفته شد، خودشان را نیز به قتل رساندند.^{۲۸}

محمدبن الیاس از راه خبیص و قائن روانه شد و سرانجام از دربار منصور بن نوح در بخارا، جایی که پسرش سلیمان نیز در آن‌جا بود، سردر آورد. در بخارا رنجوری او تا حدودی کاهش یافت و به یکی از

همدمان صمیمی امیر سامانی تبدیل شد. گفته‌اند که او در ترغیب و تحریض منصور به لشکرکشی علیه زبیریان و بویهیان در شمال ایران، نقش فعالی داشته است. عتبی و ابن اثیر مرگ او را در شوال ۳۵۷ (سپتامبر - اکتبر ۹۶۷) و مسکویه مرگ او را بلافاصله بعد از رمضان ۳۵۷ (اوت ۹۶۸) نوشته است.^{۲۹}

الیسع جوان و بی تجربه بود و نتوانست مدت زمان زیادی در برابر قدرت قاطع عضدالدوله جاه طلب و ستیزه جو که سرمست از فتح عمان (۳۵۶ق/ ۹۶۷م) بود، دوام آورد. بنا به گفته عتبی، الیسع حماقت خود را در نزاع با بویهیان بر سر محدوده‌ای از قلمرو در مرز میان فارس و کرمان نشان داد. عتبی، با نقل ضرب‌المثل: خر وحشی در آرزوی دو پا بود، اما گوش هایش را نیز از دست داد، در واقع موقعیت خطرناکی را که الیسع در آن قرار گرفته بود، یادآور شده است. الیسع همچنین به تعدادی از اطرافیان عضدالدوله که او را ترک کرده بودند، پناهندگی داد. اما بعد از چندی، به تصور این که پناهندگی افراد مزبور نوعی حيله

و ترغیب از جانب بویهیان بوده است، به بدرفتاری با آنان پرداخت. عضدالدوله نیز به نوبه خود با سعی و کوشش شماری از سپاهیان و ملتزمین الیسع را خرید؛ زیرا حدود یک هزار نفر از

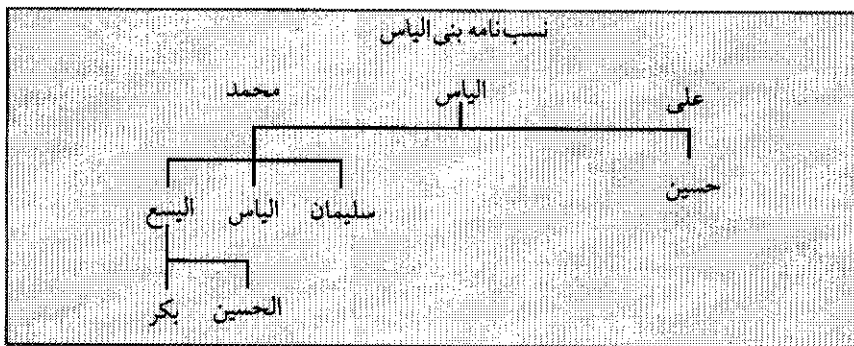
سربازان دیلمی و بیش تر سربازان ترک در خدمتش، از اردویش جدا شده به فارس فرار کرده بودند.

عضدالدوله بعد از چندی در ماه رمضان سال ۳۵۷ (اوت ۹۶۸) به کرمان حمله کرد و با اشغال بردسیر که جنبه مرکزی داشت، بخش‌هایی از نقاط مهم شهر را به تصرف درآورد. الیسع به همراه سپاهیان شهر را رها کردند و تنها توانستند، بدون تن دادن به جنگ به قلمرو سامانیان فرار کنند. مطابق تاریخی که مسکویه برای این حادثه ذکر کرده است، ورود الیسع به آن جا همزمان و مقارن با مرگ پدرش بوده است. عضدالدوله قدرت خود را در کرمان که در اثر جنگ و کشمکش و مشکلات سال‌های قبل کاملاً بی‌رمق و فرسوده شده بود، تحکیم و تثبیت کرد. بنا به نوشته ابن حوقل، حدود ۳۶۶ق (۹۷۶م)، درآمد و عواید کرمان به واسطه بروز مصائب ناشی از مشکلات یادشده، کاهش یافته بود.^{۳۰} از جانب امیر صفاری سیستان نماینده‌ای به نام ولی عضدالدوله خلف بن احمد نزد عضدالدوله رفت. او حامل این پیام بود که امیر صفاری آماده است تا در منطقه تحت حکومت خود، به جای سامانیان خطبه به نام بویهیان خوانده شود. از طرف دیگر، حکومت عضدالدوله بر کرمان، از جانب خلیفه عباسی، المطیع نیز به

رسمیت شناخته شد. عضدالدوله فرزند خود، ابوالفوارس شیردل (شرف الدوله) را به عنوان حاکم کرمان منصوب کرد و قدرت اجرایی را نیز به فرماندهش، کورکیرین جستان^{۳۱} تفویض نمود و سپس به پایتختش شیراز بازگشت. بنا به نوشته احمدعلی خان وزیری (با توجه به مشخص نبودن منبع اصلی)، ابوالفوارس شیردل که مذهب شیعه داشت، خطبای کرمان را واداشت تا در منابر معاویه را لعن کنند.

الیسع در بخارا به خوبی مورد استقبال قرار گرفت، اما کمی بعد، از سامانیان به دلیل این که به او برای بازپس گیری قلمروی حکومتی اش مساعدتی نکرده بودند، انتقاد کرد. بدین دلیل به خوارزم رانده شد. در همین زمان، ابوالحسن محمدبن ابراهیم سیمجور، اموال، دارایی‌ها و غلامانی را که الیسع پیش از رفتن به پایتخت سامانیان در خوست واقع در منطقه قهستان به جا گذاشته بود، به نفع خود مصادره کرد. الیسع در خوارزم به التهاب چشم مبتلا شد و در همان جا درگذشت. مرگ او بنا به نوشته ابن اثیر سزایی الهی برای شورشی بود که او بر ضد پدرش کرده بود.^{۳۲} با

مرگ الیسع، اگرچه افراد دیگری از خاندان او از آن سوی مرزها به ایالت کرمان چشم دوخته و در آرزوی فراهم آمدن فرصتی مطلوب برای بازگشت به آن جا



بودند، اما در واقع دیگر حکومت الیاسیان بر کرمان پایان یافته بود. با این حال، سلیمان بن محمدبن الیاس در ۳۵۹ق (۹۷۰-۹۶۹م)، منصور بن نوح سامانی را ترغیب کرد، سپاهی در اختیارش بگذارد تا بتواند کوفجی‌ها، بلوچ‌ها و دیگر طوایف کرمان را برای مقاومت در برابر حکومت آل بویه بسیج کند. بدین نحو نیروی عظیمی جمع‌آوری شد، اما در جنگی که در منطقه‌ای میان جیرفت و بم علیه کورکیر، نایب عضدالدوله، در گرفت، شکست و هزیمت نصیب مهاجم شد. در نتیجه، سلیمان به همراه دو تن از فرزندانش برادرش، الیسع، یعنی بکر و الحسین وعده کثیری از سربازان خراسانی، در این جنگ کشته شدند.^{۳۳} با این حال مقاومت کوفجی‌ها و بلوچ‌ها تا سال بعد ادامه یافت و همین مقاومت سرسختانه در سال‌های بعد، بهانه‌ای به دست بویهیان داد تا به قلمرو آنان و نیز مکران و بلوچستان، یعنی مناطقی که سلطه و حاکمیت بویهیان هرگز در آن‌ها به رسمیت شناخته نشد و اسلام نیز به طور عام در آن‌ها رواج نیافت، یورش‌های متعددی را تدارک ببینند. فرماندهان بویهیی از جمله کورکیر و عبید بن علی به جیرفت حمله کردند و مراکز مهم و محل تجمع و استقرار کوفجی‌ها، بلوچ‌ها و منوجانیه^{۳۴}، یعنی ساکنان منوجان واقع در حدفاصل میان جیرفت و هرمز در ساحل خلیج فارس را، در ماه صفر ۳۶۰ (دسامبر ۹۷۰) به

تصرف درآوردند. سپس در نواحی شرقی به طرف تیز و مکران پیشروی کردند و احکام و دستورات را در این نواحی جاری ساختند. سرانجام، عبید بن علی به سوی جرومیه (نواحی گرم کرمان که در مجاورت خلیج فارس قرار دارد)^{۳۵} حرکت کرد و به یک گروه متحد به نام جاسکیه، یعنی ساکنان جزایر کیش و قشم، حمله برد.^{۳۶} این گروه به راهزنی و دزدی دریایی اشتغال داشتند و از این راه به سلیمان بن محمد بن الیاس کمک می‌کردند. در این حمله‌ها و یورش‌ها، تعداد زیادی اسیر و به بازار بردگان شیراز فرستاده شدند.^{۳۷}

با وجود چنین اقدامات شدیدی، اندکی بعد، باز هم بلوچ‌ها فعالیت‌های سابق خود را در پیش گرفتند و به ارباب کاروان‌هایی پرداختند که از کرمان به خراسان و سیستان در رفت و آمد بودند. از این رو عضدالدوله، در ذی‌قعد ۳۶۰ (سپتامبر ۹۷۱) خود شخصاً به سیرجان آمد تا مستقیماً عملیات علیه آن‌ها را رهبری کند. عبید بن علی با سپاهی متشکل از دیلمی‌ها، جیلی‌ها (گیلی‌ها)، ترک‌ها، کردها و زُط‌ها، به همراه پیاده‌نظامیان شمشیرزن^{۳۸} به ناحیه جبل بارز، یعنی منطقه‌ای که به اعتقاد بلوچ‌ها به دلیل صعب‌العبور و کوهپایه‌ای بودن، دسترسی دشمن به آن ممکن نبود، فرستاده شد. عبید با وجود موانع فراوان، با قدرت پیشروی کرد و در ربیع‌الاول ۳۶۱ (ژانویه ۹۷۲) به سختی آن‌ها را شکست داد. مردان جنگی آن‌ها را قتل‌عام و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت. کمی بعد، عضدالدوله بقیه بلوچ‌ها را از جبل بارز برگرداند و روستاییان و زارعان را در آن‌جا ساکن کرد.^{۳۹} لشکرکشی دیگری به فرماندهی برادر عبید بر ضد اهالی جرومیه، یعنی ساکنان مناطق آن‌سوی جبل کوفص (کوفج) در جوار سواحل تیز و مکران انجام شد. امکانات و تدارکات این لشکرکشی از دوراه تأمین می‌شد: یکی از راه دریا به وسیله کشتی‌هایی که از سیراف به هرمز و مناطق ساحلی فرستاده می‌شدند و دیگری از راه خشکی به وسیله شترهای تندرو و لذا این لشکرکشی با موفقیت‌ترین گردید.^{۴۰}

برای آگاهی از این سلسله عملیات لازم است، به این حوقل مراجعه کرد، زیرا اصطخری به آن‌ها اشاره نکرده است. بنابراین برای آگاهی از این وقایع، مراجعه به منابع هم‌عصر آن دوره ضروری است. ابن حوقل راجع به بلوچ‌ها می‌نویسد: «[حاکم] منطقه مصیبت و در دسر مداوم بلوچ‌ها را ریشه‌کن ساخت و قدرتش را در هم شکست. او به جست‌وجو و تفحص در خانه‌ها و اقامتگاه‌های آنان پرداخت. اراضی شان را ویران و آن‌ها را پراکنده ساخت. مدتی بعد، آن‌ها را به خدمت خود گرفت و در قسمت‌های مختلف قلمرویش مستقرشان ساخت.»

در حدود بیست سال بعد، مقدسی چنین نوشت که لشکرکشی بویه‌یان بر ضد کوفجی‌ها و بلوچ‌ها و به اسارت درآوردن برخی از آن‌ها اثراتی دربر داشته است: از جمله این که کاروان‌های مسیر لوت که مدت زمان طولانی از سوی غارتگران کوفجی و بلوچ مورد تهدید و ارباب قرار می‌گرفتند، در صورت همراه داشتن نگهبانانی از جانب امیر بویه‌یی

فارس، از امنیت قابل قبولی برخوردار می‌شدند.^{۴۱}

در سال ۳۶۴ ق (۵-۹۷۴ م)، برای آخرین بار از یکی از فرزندان بنی‌الیاس ذکری به میان آمده است. در این زمان، عضدالدوله چون درگیر رویدادهای عراق و عمان بود، نیروی نظامی چندانی نداشت. فردی به نام طاهر بن المیم در جرومیه سر به شورش گذاشت. طاهر با یک فرمانده ترک سامانی به نام یزتمور که به ابوالحسن سیمجور در خراسان خیانت کرده بود، ارتباط داشت. نیروهای هر دو آن‌ها به هم پیوستند، اما چیزی نگذشت که ابوالحسن توانست طاهر را از رهبری شورش کنار بزند. اخبار این وقایع به حسین بن محمد بن الیاس^{۴۲} رسید که آن‌ها را در خراسان بود. همین امر باعث شد که او به کرمان برود و خود را در پیشاپیش مخالفان و نیز مردم جرومیه قرار دهد. اما در این زمان، وزیر عضدالدوله، ابوالقاسم المطهر بن عبدالله، عملیات خود را در عمان تکمیل کرده و به فارس بازگشته بود. او از جانب عضدالدوله دستور داشت، با شورشیان کرمان مقابله کند. به این منظور، وی در ماه رجب ۳۶۴ (آوریل ۹۷۵) شیراز را ترک کرد. یزتمور غافلگیر شد، شکست را پذیرفت و ناچار به قلعه‌ی بم عقب‌نشینی کرد. در آن‌جا نیز توسط ابوالقاسم المطهر محاصره و در نهایت تسلیم شد. در این ضمن، الحسین الیاسی ۱۰ هزار نفر را تحت فرماندهی خود جمع‌آوری کرد، اما در حیرت از سوی وزیر بویه‌یی شکست خورد و دستگیر شد. راجع به الحسین الیاس بعدها چیزی شنیده نشد و با مرگ احتمالی او، تلاش‌های الیاسیان برای بازپس‌گیری کرمان به پایان رسید.^{۴۳}

بدین ترتیب، با دستگیری الحسین، الیاسیان از صحنه تاریخ حذف شدند. کرمان تا حدود هشتاد سال بعد به عنوان جزئی جدایی‌ناپذیر از قلمرو آل‌بویه باقی ماند. غزنویان هر از چندگاهی چشم طمع به آن‌جا می‌دوختند، اما بویه‌یان کرمان را از دست ندادند تا این که صحرانوردان آغاز، به فرماندهی قاوربن چغری بیگ سلجوقی توانستند، کرمان را به اشغال خود درآورند.

پی‌نوشت

عتبی در قرن سیزدهم میلادی (هفتم قمری)، بخشی از کتاب «لباب‌الالباب»، به بیان اشعاری پیرامون شاهان و مردان بزرگ پرداخته است. این بخش دارای مقدمه‌ای است راجع به امیر ابوالحسن بن علی بن الیاس الآقاجی التجاری که از او به عنوان هم‌عصر دقیقی و ممدوح بسیاری از مداحان و نیز از خود او به عنوان شاعری توانا یاد شده است. سعید نفیسی، به عنوان مصحح لباب‌الالباب چنین

حدس زده است که این علی بن الیاس برادر محمد بن الیاس بوده است و نسب الآقاجی به‌طور ضمنی بر این دلالت دارد که او رئیس غلامان قصر سامانی بوده است. در حقیقت، از زمان اسماعیل بن احمد به بعد، این منصب معمولاً بر عهده ترکان بود. به علاوه، نفیسی بر این گمان است که علی (و بنابراین محمد بن الیاس) از تخمه و ترکه‌ی خاندان سلطانی، و



الیاس نوه سامان خدا احمدین اسعد بوده است. به یقین این امر صحیح است که نام الیاس بیش تر در خاندان سامانی رایج بوده و در دیگر خاندان‌ها، کم تر رواج داشته است.^{۲۲}

در منبعی مربوط به اواخر قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری)، به نام «الذخائر و التحف»، اثر قاضی بن الزبیر، عبارت جالبی در خصوص کناره گیری محمد بن الیاس و تصاحب قدرت از سوی فرزند او، ابوالمظفر الیاس، وجود دارد. به نظر می رسد که مؤلف اثر خود را در دوره خلیفه فاطمی، المستنصر (۸۷-۴۲۷ ق/ ۹۴-۱۰۳۶ م) نوشته است. اما با توجه به زمینه‌ای که از خدمت در دوره بویه‌یان جنوب ایران داشته، احتمالاً به روایات بویه‌یان راجع به الیاسیانی که کرمان را به چنگ آورده بودند،

دست‌رسی داشته است.^{۲۵} در فصل پنجم کتاب، گزارشی از ذخائر و گنجینه‌های نفیس محمد بن الیاس که در قلعه کرمان نگهداری می شد، ارائه شده است. بر اساس مطالب همین کتاب، امیر مخلوع در راه خود به خراسان، تعداد ۳۰۰ نفر از غلامان خاصه یا خواجه‌های حرمسرا و تعداد ۲۰۰ بنده دختر و علاوه بر آن‌ها، اموال و خزائن بسیار زیادی را که در سغد بود نیز به همراه خود برد. الیسع وارث ثروت عظیمی شد، به ویژه صندوق‌های پر از طلا و نقره و شاهنشین مطلا و تخت زرین و جواهر نشان. طلا و جواهرات و اشیای قیمتی شاه‌نشین و تخت را کردند و آن‌ها را همراه با گنجینه البسه امیر پیشین، به کلی سوزاندند. این عمل بدون شک نشانه‌ای بود از دست کشیدن الیسع از هر آن چه که به حکومت سابق مربوط می شد.^{۲۶}



امیری نائینی (تهران ۱۳۱۱) استفاده شده است.

۵. فقدان سکه‌های مربوط به این خاندان از سوی هلن میشل و دکتر جورج س. مایلز مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته است. با این حال، هلن میشل مرا متوجه یک سکه جالب مربوط به بویه‌یان در موزه اشمولین (Ashmolean) آکسفورد کرد. سکه مزبور در ۳۴۸ ق توسط عضدالدوله، ظاهراً در بردسیر ضرب شده است. اگر نوشته‌های روی سکه به درستی خوانده شده باشد (سکه در اثر آسیب دیدگی سوراخ شده و تا حدی نام ضارب آن دچار ابهام گردیده است)، ما تنها می توانیم از آن به عنوان سیطره موقت آن بویه بر کرمان در آن سال تعبیر کنیم؛ سیطره‌ای که احتمالاً در نتیجه حمله و تهاجمی صورت گرفته است که در منابع تاریخی و ادبی اشاره‌ای به آن نشده است.

۶. در مورد این نام نگاه کنید به مقاله‌ای از باسورت با این مشخصات:

The armies of the saffarid's, BSOS, xxxi (1968) 545-6.

۷. تاریخ سیستان به کوشش بهار، ص ۲۹۵-۶؛ ابن اثیر به کوشش ترنبرگ، ج ۸، ص ۴۴-۶، عرب: ادامه (تاریخ طبری، به کوشش دخویه، ص ۵ و ۶۹-۳۴؛ و ابن خلکان: و فیات الاعیان، ترجمه دوسلان، ج ۴، ص ۳۳۳.

۸. نگاه کنید به: یازتلد، دایرة المعارف اسلام، چاپ اول، وازه اسماعیل بن احمد.

۹. تاریخ سیستان: ص ۳۰۲-۶؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۷۷ و ۵۹-۶۰.

۱۰. همان‌جا، ج ۸، ص ۱۳۱ و ۱۱۷.

۱۱. همان‌جا، ج ۸، ص ۵-۱۶۴؛ و تاریخ سیستان: ص ۳۱۳.

۱۲. گردیزی: زین الاخبار، به کوشش

* این مقاله ترجمه ای است از:

C. E. Bosworth, The Banu Ilyas of Kirman (320-357), in the: Iran and Islam (in memory of the late Viladimir Minorisky), Edinburg university press, 1971.

۱. برای کسب آگاهی کلی راجع به استان کرمان و نقش آن در تاریخ، نگاه کنید به: J. H. Kremers, EI^۱ S.V., در خصوص یوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی و جغرافیای منطقه نیز نگاه کنید به: P. W. English, City and Village in Iran: Settlement and economy in the Kerman basin (Madison, Wisc, 1966).

۲. تنها مقاله مرتبط با این موضوع، ولی مختصر و غیر آگاهی بخش در دایرة المعارف اسلام، این مقاله است:

CL. Huart in EI^۱ S. V. "Abu Ali Muhammad b. Ilyas."

۳. نگاه کنید به اظهار نظرهای کلود کاهن: Mouvements populaires et autonomisme urbain dan' Asie musulmane du Moyen Age (leiden 1959) 76-7.

کلود کاهن، نوعی از تاریخ‌های محلی جهان اسلام را که جالب توجه هستند، به عنوان نشانه‌ای از سر زندگی شهرها و حیات مستقل آن‌ها می داند.

۴. تعدادی از نسخه‌های خطی «عبدالعلی» شناسانده شده‌اند. نگاه کنید به: story, persian literature, Vol. I, part I, 357, and 2, 1297.

عبدالعلی حدافل سه بار در تهران منتشر شده است. در این مقاله از چاپ علی محمد

ناظم، ص ۳۰-۲۹؛ نرشخی: تاریخ بخارا، ترجمه فرای، ص ۱۵۵-۶-۹۵؛ و ابن اثیر: ج ۸، ص ۲۰۷-۸ و ۱۵۴-۷؛ احمدعلی خان وزیری: تاریخ کرمان، ص ۵۹-۶۰؛ و بارتلد: ترکستان‌نامه، ص ۲۲۲.

Spular: Iran in fuh-islamischer zeit, 90.

۱۴. مسکویه: تجارب الامم، به کوشش و ترجمه آمدروز؛ مارگولیو: زوال خلافت عباسی، ج ۴، ص ۳۸۰-۹۴ و ۳۳۳-۴۳؛ و ابن اثیر: ج ۸، ص ۲۳۵-۴۰ و ۲۰۴-۷.

۱۴. همان‌جا، ج ۸، ص ۲۲۷ و ۲۰۷-۸؛ ناظم: دایرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «ماکان بن کاکي».

۱۵. از این پس در اشاره به برادران بویه، به القاب آن‌ها اشاره خواهد شد؛ اگرچه این القاب از سوی خلیفه تایش از ورود بویه‌یان به بغداد (۳۳۴ ق/ ۹۴۶ م)، عملاً از سوی خلیفه به آن‌ها اعطا نشده بود (مسکویه، ج ۲، ص ۸۵. ترجمه ج ۵، ۸۸-۹؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۳۳۷).

۱۶. در خصوص قابلیت‌ها و توانایی‌های نظامی کوفچی‌ها و بلوچ‌ها که در شاهنامه فردوسی به آن اشاره شده است، نگاه کنید به:

Le strange; The lands of the eastern caliphate, 316-17, 323-4. [لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷].

و نیز حدود العالم، ترجمه مینورسکی، ص ۶۵، ۱۲۴، ۳۷۴-۶۵. مینورسکی حدس زده است که احتمالاً کوفچی‌ها از ناحیه برهویی (Brahui) باشند. چند دهه بعد از این بود که ظاهراً در حدود زمان تهاجم

سلجوقیان کرمان در اواسط قرن سیزدهم میلادی (پنجم قمری)، بلوچ‌ها به نواحی شرقی یعنی بلوچستان فعلی ایران و پاکستان کوچیدند. نگاه کنید به: فرای: دایرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «بلوچستان» و همچنین مقاله زیر:

Remarks on Baluchi history, Central Asiatic Journal, VI (1961) 44ff.

۱۷. مسکویه: ج ۱، ص ۳۵۲-۶، ترجمه، ج ۴، ص ۴۰۱-۳۹۶؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۲۴۲-۴؛ ابن خلکان: ترجمه، ج ۱، ص ۱۵۵-۶ (زندگی‌نامه معزالدوله)؛ و نیز:

Mafizullah kabir, The Buwayhid dynasty of Baghdad (calcutta 1964) 42-3.

[مفیزاله کبیر: ماهیگیران تاجدار، ترجمه مهدی افشار، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۳].

۱۸. وزیری: تاریخ کرمان، ص ۳-۶۱.

۱۹. مقدالعلی: ص ۶۶؛ و تاریخ کرمان: ص ۶-۶۵.

۲۰. این نام دارای تلفظ‌های متفاوتی است. برای جزئیات آن نگاه کنید به: اصطخر: [المسالک و الممالک]، به کوشش دخویه، ص ۱۶۵، یادداشت d.

۲۱. مقدسی: [احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم]، به کوشش دخویه، ص ۴۷۲؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۳۹۳؛ عینی: تاریخ یمنی، ص ۱۱ و ۱۱۶؛ و جرفادقانی: ترجمه تاریخ یمنی، به کوشش قوامی (تهران ۱۳۲۴/ ۱۹۵۵) ص ۱۹۵.

۲۲. مقدالعلی: ص ۶۷؛ و تاریخ کرمان، ص ۶۰. حمدالله مستوفی نیز یادآور شده است: تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی (تهران ۱۳۳۹ ش/ ۱۹۶۰ م). در این کتاب به این که محمد بن الیاس در ابتدا یک

عیار بود و نیز این که ظلم و ستم او در نهایت مردم را واداشت تا او را از کرمان اخراج کنند، اشاره شده است.

۲۳. مسکویه: ج ۲، ص ۲۴۹، ترجمه: ج ۵، ص ۶-۲۶۵ و بعد؛ و حدود العالم، ص ۳۷۴.

در دوران مقدسی (۳۷۵/ق/۹۸۵م)، بردسیر مرکز اداری بویهیان کرمان و محل استقرار سپاهیان کرمان بود (مقدسی، ص ۴۶۱) که مرکزیت خود را در دوران سلجوقیان نیز حفظ کرد. این شهر به تدریج هویت مشخص تری یافت و به نام کرمان که اکنون نیز بر آن اطلاق می شود، معروف شد. (رجوع شود به: عقدالعلی، ص ۲-۴ و ۷۲-۷۳ (Lestrang; 304ff) باستانی پاریزی به نحوی قابل قبول بر این گمان است که انتقال مرکزیت از سیرجان-شهر اصلی در اوایل دوران تسلط عرب-از سوی محمدبن الیاس به شهر جدیدتر، بردسیر، با این هدف صورت گرفته است که او ثروت و مال و دارایی خود را تا حد امکان از قلمرو بویهیان دور سازد (تاریخ کرمان: ص ۶۲، یادداشت ۲).

۲۴. مقدسی: ص ۴۶۶-۲ و ۴۶۱؛ عقدالعلی: ص ۷-۶۶؛ تاریخ کرمان: ص ۶۰-۱ و نیز رجوع شود به:

Le strang; op. cit., 305, 308, 313.

۲۵. سیاست نامه: فصل ۷، به کوشش هیوبرت دارک. (هران ۱۳۴۰/۱۹۶۲)، ص ۶۰ ترجمه همین اثر:

The book of government or rulers of kings (London, 1960), 49-50.

اما حکایت مربوط به مأموریت تنبیهی سلطان محمود غزنوی علیه کوفچی ها و بلوچ ها (فصل ۱۰، به کوشش دارک، ص ۸۰ و بعد، ترجمه، ص ۶۷ و بعد) به وضوح دچار آشفتگی زمانی است. زیرا سلطان محمود را هم عصر محمدبن الیاس دانسته است؛ چنان که هیوبرت دارک نیز بدان اشاره کرده است.

۲۶. مسکویه: ج ۲، ص ۲۵۰، ترجمه، ج ۵، ص ۲۶۶؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۴۳۲؛ دایرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «عبداللّه»؛ و نیز اثر مفیز الله کبیر: آل بویه در بغداد، ص ۴۳.

مؤلف عقدالعلی عقیده دارد، او دو فرزند داشته است: الیسع [الیع] و سلیمان (عقدالعلی: ص ۱۲۴، م).

۲۷. مسکویه: ج ۲، ص ۳۰۵-۲۴۹، ترجمه، ج ۵، ص ۷-۲۶۶؛ عقدالعلی: ص ۸-۶۷؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۴۳۲؛ عتی: ج ۲، ص ۱۱۷؛ و جرفادقانی: ص ۱۹۵. محل شورش سلیمان در سیرجان

بعد از جانشینی الیسع به جای پدرش، به عنوان حاکم کرمان.

۲۸. مسکویه: ج ۲، ص ۲۵۱-۳، ترجمه، ج ۵، ص ۷-۲۶۷؛ عتی: ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۶؛ جرفادقانی: ص ۱۹۵؛ عقدالعلی: ص ۸-۶۷؛ ابن اثیر:

ج ۸، همان صفحه. بنا به گفته عتی، ترمش یا ترمش و بشاربن مهدی (برادر عبداللّه؟)، از مشاورین جوان و ناپخته الیسع بودند.

۲۹. مسکویه: ج ۲، ص ۲۳۲-۲ و ۲۵۳، ترجمه، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۷۰؛ عتی: ج ۲، همان صفحه؛ جرفادقانی: همان جا، همان صفحه؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۲۳۲-۲۳۳؛ و نیز رجوع شود به:

Huart, 'les Ziyarides', Mems. del' Acad. des Inscr. et Belles-letters, XL II (1922) 400-1.

۳۰. ابن حوقل: به کوشش ج. اچ کرامرز، ص ۳۱۵، ترجمه به انگلیسی با این مشخصات:

Kramers and wiet, configuration de la terre (Paris 1964) II, 309.

ابن حوقل می افزاید، بعضی از مقامات محلی در کرمان به او گفته اند که نصر بن احمد سامانی برای سال ها مبلغی به میزان نیم میلیون دینار به طور سالانه از کرمان (به عنوان اخراج از الیاسی ها) دریافت می کرده است.

۳۱. بنا به قرائت اشپولر: Iran in Fruh - islamischer zeit, 100, as korgoz.

اما ترکیب این نام ترکی با نام ایرانی جستان بعید به نظر می رسد.

۳۲. مسکویه: ج ۲، ص ۲۵۳، ترجمه، ج ۵، ص ۲۷۰؛ عتی: ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۹؛ جرفادقانی: ص ۱۹۵-۶؛ عقدالعلی: ص ۶۸؛ ابن اثیر:

ج ۸، ص ۴۳۳-۴؛ تاریخ کرمان: ص ۷-۶۶؛ اشپولر: همان جا، همان

صفحه؛ و کبیر [مفیز الله]: همان جا، ص ۴۳-۴. در میان نامه های عبدالعزیز بن یوسف نامه ای وجود دارد که در آن، عضدالدوله به نامه خلف بن احمد جواب داده و یک هیأت نمایندگی را با هدایایی به سیستان اعزام کرده است.

(J. C. Burgel, Die Hofkorrespondenz 'Adud ad daulas und ihr Verhältnis zu anderen historischen quellen der fruhen Buyiden [Wiesbaden 1965], 52n.1)

۳۳. بنا به گفته هلال بن محسن الصابی،

عبداللّه القسوی، فرزند عزالدوله بختیار نورالدوله شاه فیروز، در سال ۳۹۰ق (۱۰۰۰م) در زیر همان قبه ای که سلیمان بن محمدبن الیاس مدفون بود، دفن شده است.

(Ta'rikh, in The eclipse of the 'abbasid caliphate, III, 360, tr. VI, 387).

۳۴. منوجانی ها احتمالاً مردمانی بوده اند از مناطق کوهستانی که به کوهستان ابوقاتم معروف بود. نگاه کنید به: لسترنج، ص ۳۱۸؛ و حدود العالم، ص ۱۲۴، ۶۵ و ۳۷۴.

۳۵. بنا به گفته استخری (ص ۱۶۵) و ابن حوقل (ج ۲، ص ۳۱۱، ترجمه، ج ۲، ص ۳۰۵)، سه ناحیه از ایالت کرمان گرمسیر بود و تنها ناحیه کوهستانی اطراف سیرجان سردسیر بود. کلمه جرومیه از سوی مارگولیوث (Margoliouth) بسیار بدقرائت و تعبیر شده است. همچنین خرمیه.

۳۶. بنا به گفته لسترنج (همان جا، ص ۲۶۱)، احتمالاً جاسکیه محل سکونت ساکنان پس کرانه بندر جدید جاسک در ساحل مکران واقع در خلیج عمان است. نگاه کنید به:

Admiralty handbook, Persia (1945) 507-8.

۳۷. مسکویه: ج ۲، ص ۲۹۸، ترجمه، ج ۵، ص ۱-۳۲۰؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۹-۴۴۸ و ۴۴۸-۲؛ تاریخ کرمان: ص ۶۸؛ و نقل قول شده در تکلمه الاخبار صفوی اثر علی زین العابدین شیرازی. (نگاه کنید به: Story, VOL. I, part 2, 1239.)

مفیز الله در اثر پیشگفته (ص ۴۴-۵) به نامه های تهنیت آمیزی اشاره می کند که عضدالدوله به واسطه فتح کرمان دریافت داشته و در رسائل ابراهیم بن هلال الصابی آمده است.

۳۸. الرجال السیفیه. مارگولیوث (ج ۵، ص ۳۲۲) این عبارت را به صورت «سربازان کار آرموده سیف الدوله» می آورد و منظور از آن به احتمال زیاد سربازانی هستند که از خدمت حمدانیان به خدمت بویهیان درآمدند.

۳۹. اصسطسخری: ص ۵-۱۰۴ و ابن حوقل: ج ۲، ص ۳۲۲، ترجمه، ج ۲، ص ۳۰۵. ابن حوقل اشاره می کند که جبل بارز از خاکی حاصلخیز برخوردار و بیشه زار بوده است. اما تا به امروز این ناحیه محل و پاتوق سارقان و راهزنان بوده است. نگاه کنید به:

P. M. Sykes, A fifth journey in Persia' Geographical Journal, XXVIII (July-Dec. 1906) 433.

۴۰. مسکویه: ج ۲، ص ۳۰۱-۲۹۹، ترجمه، ج ۵، ص ۳-۳۲۱؛ ابن اثیر: ج ۸، همان صفحه؛ و نیز:

Supuler, Iran in fruh - islamischer zeit, 100-1;

مفیز الله کبیر: همان جا، ص ۴۵. ۴۱. ابن حوقل: ج ۲، ص ۳۱۰، ترجمه، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مقدسی: ص ۴۸۹.

عملیات نظامی بویهیان در ۱-۳۶۰ق (۲-۹۷۰م) در نامه عبدالعزیز بن یوسف و در نامه های ابواسحاق ابراهیم الصابی مورد اشاره قرار گرفته است. همچنین، به فعالیت های بویهیان در کرمان و گسترش قلمروشان بر تیز و مکران اشاره هایی شده است. نگاه کنید به:

CL. Cahen, "une correspondance buyide inedite", studi orientalistic in onore di Giorgio levi della vida (Rome 1956) I, 88.

این مطالب در نامه های ابواسحاق ابراهیم که توسط شبکیه ارسلان چاپ شده و نیز در دو نامه چاپ نشده آمده است؛ و نیز در این مآخذ:

Burgel, Die Hofkorrespondenz. Adud al-Daulas, 84-7.

همراه با گزارش تفضیلی از شکست الیاسی ها و فتح کرمان توسط عضدالدوله. ۴۲. در «تجاریب الامم» مسکویه چنین آمده است. اما زامبارو، حسین را برادرزاده محمدبن الیاس دانسته است. از این رو، از حسین در هیچ جای دیگر، به عنوان یکی از پسران محمدبن الیاس یاد نشده است. نظر زامبارو در این جا به نظر صحیح می رسد. نگاه کنید به:

Zambur, Manuel, 216 (apparently following sachau, 'Ein Verzeichnis Mubammedanische Dynastien', APAW, Phil.- Hist. KL. [1923], No. I, pp. 10-11, No. 14).

۴۳. مسکویه: ج ۲، ص ۶۱-۳۵۹، ترجمه، ج ۵، ص ۴-۳۹۲؛ ابن اثیر: ج ۸، ص ۴۸۲.

۴۴. لیاب الالباب، به کوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۳ش/۱۹۵۲م)، ص ۳-۳۲ و ۴-۶۲۳.

۴۵. برای آگاهی بیش تر در خصوص این مؤلف و اثر او نگاه کنید به: Bosworth, "An embassy to Mah mud of Ghazna recorded in qadi Ibnaz-zubayr's kitab adhdhaka'ir wa't-tuhaf, JAOS LXXXV (1965) 404.

۴۶. کتاب اللخاثر و التحف، به کوشش محمد حمیدالله، کویت، ۱۹۵۹م، ص ۱۸۷-۸.